

امانوئل والرشتاین و پایان سرمایه‌داری / پرویز صداقت



امانوئل والرشتاین، پایه‌گذار تحلیل‌های سیستمی - جهانی، در سال‌های اخیر دائماً تأکید کرده که سرمایه‌داری به پایان عمر تاریخی خود رسیده است. در این مقاله، نخست کوشش کرده‌ام عناصر و اجزای دستگاه فکری والرشتاین، یعنی تحلیل سیستمی - جهانی را بازگو و در ادامه چکیده‌ی استدلال او در مورد اتمام تاریخی عمر سرمایه‌داری طی چند دهه‌ی آتی را به‌اختصار تشریح می‌کنم.

الرشتاین به مکتب فکری تعلق دارد که تحلیل سیستمی - جهانی نامیده می‌شوند. شناخت نحوه‌ی استدلال والرشتاین مستلزم آشنایی با این سنت فکری، منابع و عناصر آن است. طی پنج قرن اخیر شاهد تکوین سرمایه‌داری، و به موازات آن جدایی فلسفه از الاهیات، پیدایی علم مدرن و جدایی آن از فلسفه، تکوین علوم اجتماعی جدید، شاخه‌شاخه شدن این علوم و در نهایت ایجاد حوزه‌های بین‌رشته‌ای و تلاش برای همگرایی شاخه‌های مختلف علمی بوده‌ایم. در تحلیل سیستمی - تاریخی - جهانی تلاش شده که هم‌نهادی از مطالعات علوم مختلف برای درک سازوکار زایش و پویش و زوال سیستم‌های تاریخی جهانی ارائه شود.

خاستگاه‌های تحلیل سیستمی - جهانی در بطن تحولات اجتماعی

پیدایی علم از دل فلسفه

در پی سده‌های میانه، نخست فیلسوفان بودند که با پیدایش فلسفه‌ی سکولار، وظیفه‌ی تبیین جهان را از الاهیون در دستان خود گرفتند. در دوران انباشت بدوی سرمایه، با توجه به نیاز این شکل‌بندی جدید تاریخی به درنوشتن دایمی مرزهای علمی و فناوری، علوم به‌تدریج جایگاه‌های متمایز خود را یافتند و شاهد جدایی فلسفه از علم شدیم. با نگاهی بسیار کلی، نوعی گسست از مطالعات قیاسی - متافیزیکی به مطالعات استقرایی - تجربی حاصل این جدایی بود. به موازات آن شاهد تکوین دانشگاه مدرن بودیم. (1) برخلاف دانشگاه در سده‌های میانه که تنها چهار دانشکده‌ی الاهیات، فلسفه، پزشکی و حقوق داشت. با جدایی علم از فلسفه ابتدا علوم تجربی دانشگاه‌های خاص خود را پیدا کردند و دانشکده‌های علوم تقسیم شدند به فیزیک، شیمی، جانورشناسی، نجوم، ریاضیات و غیره و سپس مطالعات انسانی مسیر جدایی خود از فلسفه را یافت. مطالعات انسانی در ابتدا در دانشکده‌های فلسفه جای داشت. در این دانشکده‌های جدید فلسفه، دانش کلاسیک (یونانی و لاتین)، تاریخ هنر، موسیقی‌شناسی و زبان (ملی یا بیگانه) آموزش داده می‌شد. اما با تکوین علوم اجتماعی جدید به‌تدریج این علوم از فلسفه تفکیک شدند و هریک مسیر تطوری خاص خود را طی کردند. به نظر والرشتاین از این مقطع به بعد شاهد شکل‌گیری دو فرهنگ، دو گفتمان علمی و فلسفی شدیم که در چالش با یکدیگر قرار گرفتند (2).

لحظه‌ی مهم تاریخی برای علوم اجتماعی جدید انقلاب کبیر فرانسه در 1789 بود. این انقلاب به مردم نشان داد که دگرگونی سیاسی پدیده‌ای استثنایی و غریب نیست بلکه فرایندی دایمی و کاملاً به‌هنگار است. از سوی دیگر این تنها مردم هستند که می‌توانند به حاکمان‌شان مشروعیت ببخشند. در برداشت لیبرالی از مدرنیته شاهد حضور عناصر سه‌گانه‌ی دولت، بازار و جامعه‌ی مدنی هستیم. به تبع این تفکیک سه‌گانه، نخستین تقسیم‌بندی در علوم اجتماعی رخ داد: علم سیاست که به مطالعه‌ی دولت اختصاص داشت، علم اقتصاد که به مطالعه‌ی بازار و نیز جامعه‌شناسی که جامعه را مورد مطالعه قرار می‌داد. در این سه حوزه این دانش عینیت‌باور (ابژکتیو) بود که حاکم شد و تلاش کرد از طریق مطالعات استقرایی / تجربی و تعمیم یافته‌های مطالعات به کشف قوانین حاکم بر پدیده‌های اجتماعی بپردازد. به همین ترتیب در علوم اجتماعی تقسیم‌بندی دیگری رخ داد و رشته‌های قانون‌بنیاد (نوماتیک) و یگه‌نگار (آیدیوگرافیک) از یکدیگر جدا شدند. رشته‌های قانون‌بنیاد، آن دسته از علوم‌اند که در پی کشف قوانین علمی حاکم بر حوزه‌ی مطالعات‌شان هستند و در مقابل رشته‌های یگه‌نگار، بر منحصر به فرد بودن پدیده‌ی اجتماعی تأکید دارند.

نقد مارکس بر سرمایه‌داری

با گذر از مرحله‌ی انباشت بدوی سرمایه، انقلاب صنعتی و تحکیم قدرت سرمایه‌داران، نخستین اعتراضات ضد سرمایه‌داری از اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم آغاز شد. به موازات تکوین و توسعه‌ی اقتصاد سیاسی جدید به دست پیشگامان این علم، کارل مارکس و نقد وی بر اقتصاد سیاسی پدیدار شد. مارکس، فیلسوف، اقتصاددان، جامعه‌شناس، تحلیل‌گر سیاسی، سوسیالیست انقلابی و نیز روزنامه‌نگار بود. آثار وی گستره‌ی موضوعی وسیعی را دربرمی‌گیرد، از فلسفه تا انواع مطالعات اجتماعی و سیاسی. مارکس متأثر از فلسفه‌ی آلمانی، سوسیالیسم آرمان‌شهرگرایانه‌ی فرانسوی و اقتصاد سیاسی انگلستان، با روشی دیالکتیکی به مطالعه و نقد اقتصاد سیاسی و پی‌ریزی دستگاه نظری خود در این زمینه روی آورد.

marx_ianjames ساده‌سازی تحلیل مارکس در نقد سرمایه‌داری ناممکن است. وی در سرمایه، (3) مهم‌ترین اثرش، با تعریف آدام اسمیت از اقتصاد سیاسی در ثروت ملل آغاز می‌کند و می‌کوشد با شناخت تبلور مادی این ثروت در کالاها، کاوش و نقد خود از سرمایه‌داری را تبیین کند. روش مارکس حرکت از انتزاع‌های ساده به انضمام‌های پیچیده بود. این روش، کل‌گرا، جهانی - تاریخی و دیالکتیکی بود. وی نوشت: «دیالکتیک نزد هگل روی سر ایستاده است. باید آن را وارونه کرد تا هسته‌ی عقلانی آن درون پوسته‌ی رازورزانه اش کشف شود.» (4) مارکس در سرمایه از تعریف کالا و دوگانگی ارزش مصرفی و ارزش مبادله آغاز می‌کند و نظریه‌ی ارزش را تبیین می‌کند. این نظریه بازگوکننده‌ی استثمار، راز انباشت سرمایه و پویای نظام سرمایه‌داری و نیاز سرمایه‌داری به انقلاب دایمی در ابزار تولید و گسترش دایمی بازارهای مصرفی را آشکار می‌سازد.

از سوی دیگر، مارکس پیش از نگارش سرمایه، به همراه انگلس در سال 1848 پیشگویانه در مانیفست کمونیست نوشت: «نیاز بورژوازی به بازاری دمام در حال گسترش برای کالاهای خود، آن را به سراسر مناطق زمین می‌کشاند. همه جا باید جا خوش کند، همه جا باید مستقر شد و با همه جا باید ارتباط برقرار کند.

«بورژوازی با سوءاستفاده از بازار جهانی به تولید و مصرف تمام کشورها خصلت جهانی داده است... بورژوازی، با پیشرفت پرشتاب تمام ابزارهای تولید، با تسهیل بی‌اندازه‌ی وسایل ارتباطی، تمام ملت‌ها و حتی نامتمدن‌ترین آن‌ها را جذب تمدن می‌کند. قیمت‌های ارزان کالاهای بورژوازی توپخانه‌ی سنگینی است که با آن تمام دیوارهای چین را درهم می‌کوبد... تمام ملت‌ها را مجبور می‌کند از بیم نابودی، شیوه‌ی تولید بورژوایی را بپذیرند، آن‌ها را مجبور می‌کند آنچه را تمدن می‌نامد میان خود رواج دهند،... خلاصه، جهانی مطابق نقش خویش می‌آفریند» (5).

از استعمار قرن نوزدهم تا هژمونی آمریکا بعد از 1945

قرن نوزدهم شاهد گسترش پدیده‌ی استعمار نیز بود. در مطالعات اجتماعی، جامعه‌شناسی قانونمندی‌های جامعه‌ی مدرن را شناسایی می‌کرد اما مطالعه‌ی جوامع استعمارشده نیازمند قواعد دیگری بود. پس، رشته‌های انسان‌شناسی و قوم‌نگاری پدیدار شدند که آن زمان مطالعه‌ی جوامع بدوی را در دستور کار داشتند. این رشته‌ها به دانش یگانه‌نگار تعلق داشتند، نه قانون‌بنیاد. استعمار اما تنها با جوامع بدوی سروکار نداشت. تمدن‌های بزرگی مانند چین و اعراب و ایران هم بودند که زمانی امپراتوری‌های بزرگی به شمار می‌رفتند. مطالعه‌ی این جوامع در دستورکار رشته‌ای جدید به نام شرق‌شناسی قرار گرفت. پرسش این بود که علت واپس‌ماندگی امپراتوری‌های بزرگ تاریخی چه بود و معمولاً پاسخ به نظریه‌ی استبداد شرقی می‌رسید که در برخی آثار مارکس هم نشانه‌ها و اشارت‌هایی به آن هست. از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم با شکل‌گیری اقتصاد سیاسی مارکسی و نیز انقلاب نوکلاسیکی در اقتصاد دانشگاهی، نوعی جدایی قطعی بین این دو شیوه‌ی مطالعه‌ی پدیده‌های اقتصادی رخ داد که طی یک قرن و نیم گذشته با فراز و فرودهایی کم‌وبیش استمرار داشته و

گسترش یافته است. ضمن آن که دهه‌های بعد شاهد گسترش دانش و پیدایی شاخه‌های جدید علمی، گسترش دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها، ایجاد انجمن‌های علمی و پدید آمدن نشریه‌های تخصصی هرچه بیش‌تری بودیم؛ فرایندی که کماکان ادامه دارد.

روایت امریکایی توسعه، روایت روسی توسعه

بعد از جنگ دوم جهانی، شاهد شکل‌گیری و تثبیت هژمونی ایالات متحد آمریکا در سرتاسر جهان بودیم. از یک سو، با تبدیل آمریکا به قدرت هژمونیک جهان، روش‌های علمی - دانشگاهی آن به کل جهان تسری یافت و رفته‌رفته یک نظام واحد علمی پدید آمد. از سوی دیگر، با گذر از دوره‌ی استعمار، جهان سوم شکل گرفت که کانون ناآرامی‌ها و شورش‌های اجتماعی بود. شکل‌گیری شاخه‌ی جدیدی در «علم اقتصاد» موسوم به اقتصاد توسعه به همین دوره تعلق دارد. نظریه‌ی حاکم بر اقتصاد توسعه نظریه‌ی مدرنیزاسیون بوده است. این نظریه در شکل منسجم‌تری در تقسیم‌بندی والت و ایتمن روستو از مراحل تکامل جوامع از جامعه‌ی سنتی به جامعه‌ی مصرف انبوه تبلور می‌یابد (به ترتیب از جامعه‌ی سنتی، جامعه‌ی ماقبل خیز، خیز اقتصادی، حرکت به بلوغ، و دوران مصرف انبوه). اما براساس این نظریه، گسست از ایستایی ماهوی جوامع سنتی و گذار آن‌ها به جامعه‌ی توسعه‌یافته، بدون دخالت و یاری کشورهای خارجی امکان‌پذیر نبود. یعنی جوامع توسعه‌یافته تنها با یاری اقتصادهای سرمایه‌داری پیشرفته می‌توانستند به توسعه دست یابند.

در آن سوی جهان، حدود سی سال از انقلاب اکتبر 1917 در شوروی می‌گذشت و این نظام استقرار یافته و به رغم صدمات سنگین در جنگ دوم جهانی به‌مثابه یک ابرقدرت جدید در جهان سربرآورد. در اردوگاه «سوسیالیسم دولتی» از سویی شاهد پیمان یالتا و در ادامه آغاز «جنگ سرد» بودیم و از سوی دیگر به اتکای شکل کژدیسه‌ای از مراحل تکامل ماتریالیسم تاریخی تقسیم‌بندی مشابهی ارائه می‌شد. اما در این تقسیم‌بندی، اتحاد شوروی با توجه به منافع خود در حوزه‌ی سیاست خارجی از یک طرف نظریه‌ی راه رشد غیرسرمایه‌داری را ارائه کرد که بر اساس آن کشورهای پساانقلابی جهان سوم با توجه به قدرت اردوگاه سوسیالیستی می‌توانند بدون رهبری طبقه‌ی کارگر در الگوی کلاسیک انقلاب در نظریه‌ی مارکسیستی به رهبری «دموکرات‌های انقلابی» که نام دیگری بر رهبران مرتجع، اما همپیمان شوروی، در جهان سوم بود در مسیر سوسیالیسم قدم بردارند. در عین حال که در کشورهای امریکای لاتین که در پی پیروزی انقلاب کوبا موجی از مبارزات چریکی علیه دیکتاتورهای حاکم پدیدار شده بود دفاع از انقلاب بورژوازی و ائتلاف با بورژوازی در دستور کار احزاب برادر حزب کمونیست شوروی قرار گرفت.

شورش نقادانه‌ی مکتب وابستگی

اما انقلابیان جهان سوم نیز نظریه‌پردازان خویش را پیدا کردند. به موازات نظریه‌های رسمی نظریه‌پردازان سرمایه‌داری و اردوگاه شوروی، شاهد پیدایش نظریه‌ی وابستگی بودیم. در مطالعات نظریه‌ی وابستگی بر مبادله‌ی نابرابر بین کشورهای استعمارشده (پیرامونی) و استعمارگر (کانونی) تأکید می‌شد و سبب‌ساز توسعه‌نیافتگی این کشورها عامل استعمار بود. کانون نظری این مطالعات

در کمیسیون اقتصادی امریکای لاتین متمرکز بود که روایت آغازین از نظریه‌ی وابستگی را ارائه کرد. در دهه‌ی بعد با مطالعات طیف جوان‌تری از اقتصادسیاسی دانان متعلق به سنت نوماکسیستی، مانند آندره گوندرفرانک، شاهد شکل‌گیری نظریه‌ی جدید وابستگی بودیم. در این نظریه، نخستین بار مفهوم بورژوازی کمپرادور صورت‌بندی شد. گوندر فرانک در اثر بسیار تأثیرگذارش نوشت که در کشورهای پیرامونی به سبب مبادله‌ی نابرابری که با کشورهای مرکزی سرمایه‌داری داشتند شاهد «توسعه‌ی توسعه‌نیافتگی» شدیم. (6) یعنی آنچه حاصل این رابطه بود پیچیده‌شدن توسعه‌نیافتگی این کشورها به سبب شکل‌گیری یک گروه لمپن‌بورژوا و توسعه‌ی لمپنی بود.

جنبش‌های چپ انقلابی در کشورهای جهان سوم در صورت‌بندی نظری مقابله با دیکتاتوری‌های متعارف جهان سومی در دهه‌های 1960 و 1970 معمولاً متأثر از نظرات گوندر فرانک و دیگر نظریه‌پردازان وابستگی بودند. مفهوم‌پردازی مرکز - پیرامون در نظریه‌ی وابستگی یکی از مهم‌ترین عناصر نظری موجود در تحلیل سیستمی - جهانی بود که نماینده‌ی اصلی‌اش امانوئل والرشتاین همراه با آندره گوندرفرانک فقید، جوانی اریگی فقید و نیز سمیر امین هستند.

مباحث داب - سوییزی

به‌هرحال، می‌توان آغازگاه شکل‌گیری تحلیل سیستمی - جهانی مطالعات مکتب وابستگی در پرتو اقتصاد سیاسی نوماکسی نامید. اما عدم‌شناخت دیگر خاستگاه‌ها و ریشه‌های نظری تحلیل سیستمی - جهانی می‌تواند تصویر ناروشنی از این شیوه‌ی تحلیلی ارائه بدهد. به‌طور خلاصه، به توضیح این موارد می‌پردازم.

در سال 1946 موريس داب اثر بسیار مهمی با عنوان «مطالعاتی در زاد و رشد سرمایه‌داری» نوشت (7) که سرآغاز یک سلسله بحث مهم میان اقتصاددانان مارکسیست در سرتاسر جهان شد که طی چند دهه‌ی بعد ادامه داشته است. نخستین کسی که به نقد داب برخاست، پل سوییزی اقتصادسیاسی‌دان برجسته‌ی امریکایی بود. نقد اصلی وی بر داب، مفهوم متعارف مارکسیست‌ها از عناصر درون‌زا (پدیده‌های درون یک دولت - ملت) در برابر عناصر برون‌زا (خارج از دولت - ملت) را مورد انتقاد قرار داد. سوییزی معتقد بود به جای توجه صرف به پرولتریزه‌شدن نیروی کار در درون یک دولت - ملت (مثلاً انگلستان) در زایش و توسعه‌ی سرمایه‌داری، باید بر نقش مبادله در یک واحد جغرافیایی بزرگتر (منطقه‌ی مبادله) توجه کرد (8).

امانوئل والرشتاین و فرنان برودل

امانوئل والرشتاین و فرنان برودل

اما نقد سوییزی بر موريس داب متكى بر مطالعات گسترده‌تری بود که تاریخ‌نگاران نسل نخست مکتب آنال در فرانسه انجام داده بودند. همین امر توجه به مطالعات و یافته‌های مکتب آنال را مورد توجه گسترده‌تری قرار داد. نخستین مطالعات انسانی در حوزه‌ی تاریخ بود. نخستین انقلاب در مطالعات تاریخی در قرن نوزدهم و در نوشته‌های لئوپولد رانکه رخ داد که با روش‌شناسی اسنادی به بررسی تاریخ «چنان که رخ داده است» پرداخت. در ابتدا مطالعات تاریخی در پنج کشور فرانسه، انگلستان، امریکا و سپس پروس، ایتالیا انجام می‌شد، اما پرسش این است که مرزهای مطالعات تاریخی کجا است؟ پاسخ معمولاً در عمل مرزهای جغرافیایی دولت - ملت‌ها بود و مطالعات تاریخی فراسوی مرزها نیز به ارتباط دولت - ملت‌ها، جنگ‌ها، تخصیصات و جز آن می‌پرداخت.

در برابر این شیوه که مکتب آنال آن را رویدادنگاری می‌نامید آن را به توجه به گردوغبار dust تشبیه می‌کرد تاریخ‌نگاری را توصیه کرد. در این‌جا مفهوم گردوغبار دو معنای ضمنی دارد، یکی این که بی‌اهمیت است و دیگری این که مانع از دیدن درست پدیده‌ها می‌شود. دید درست چه چیزی؟ پاسخ مکتب آنال، توجه به ساختارهای تاریخ‌ساز است. در مکتب آنال، زمان ساختاری جایگزین تاریخ‌نگاری قانون‌بنیاد می‌شود و واحد تحلیل تاریخی، نه دولت - ملت بلکه واحدهای بزرگ‌تر جغرافیایی است. به‌هرحال، این مکتب به دو مفهوم چرخه‌ی تاریخی یعنی روندهای تاریخی میان‌مدت و ساختار تاریخی یعنی روندهای بسیار درازمدت تأکید می‌کند.

آموزه‌های کارل پولانی و آنتونیو گرامشی

دیگر منبع فکری تحلیل سیستمی - جهانی توجه به روش‌های سازمان‌دهی اقتصادی در مطالعات تاریخی کارل پولانی است. کارل پولانی سه شیوه‌ی سازمان‌دهی اقتصادی را برمی‌شمارد: شیوه‌ی معاوضه به مثل، شیوه‌ی بازتوزیع و شیوه‌ی مبادله. شیوه‌های معاوضه به مثل شیوه‌ی حاکم بر سیستم‌های اقتصادی سنتی است. شیوه‌ی بازتوزیع به امپراتوری‌های تاریخی بزرگ و شیوه‌ی مبادله نیز به اقتصاد مبتنی بر بازار اشاره دارد. (9) در تحلیل سیستمی - جهانی، شیوه‌ی معاوضه به مثل به خرده‌سیستم، شیوه‌ی سازمان‌دهی بازتوزیع به امپراتوری‌های جهانی و شیوه‌ی سازمان‌دهی مبتنی بر مبادله به سیستم جهانی اشاره دارد.

همچنین، باید به مفهوم هژمونی نزد آنتونیو گرامشی اشاره کرد که چیزی فراتر و پیچیده‌تر از سلطه از طریق قهر است. هژمونی، سلطه‌ای است که با رهنمودهای فکری - اخلاقی مشروعیت می‌یابد. تحلیل‌گران سیستمی - جهانی هژمونی را مفهومی کلیدی برای شکل‌گیری سیستمی جهانی و نیز برای شناخت چرخه‌های سیستمی انباشت در این سیستم‌ها می‌دانند. استقرار و پویای سیستم جهانی مستلزم نظم است و این نظم تنها از طریق هژمونی قابل‌دستیابی است. قدرت هژمون یک دولت - ملت با توان اعمال قدرت و نیز شروعات‌بخشیدن به آن است.

دیالکتیک زایش و پویش و زوال سیستم‌ها

اشاره کردم که یکی از نقدهای اصلی والرشتاین در علوم اجتماعی جداسازی‌ها و پارهمشدهای علم و فلسفه و نیز در درون خود هر علم بوده است. در حقیقت، به زبان امروزی تحلیل سیستمی - جهانی رویکردی چندرشته‌ای است. از جمله این رویکرد به شدت متکی بر تحلیل فیزیکی فرایندهای عدم تعادل و نیز یافته‌های علمی ایلیا پریگوزین، برنده نوبل شیمی در 1977، در پیوند بین یافته‌های علوم تجربی و علوم اجتماعی است. اصل دوم ترمودینامیک از حرکت آنتروپی به سمت بی‌نهایت و حرکت سیستم به سمت صفر می‌گوید (مقایسه کنید با پویش تکامل دیالکتیکی در نزد هگل).

ایلیا پریگوزین

ایلیا پریگوزین

در نزد ایلیا پریگوزین در سیستم‌های دینامیک وضعیت متعارف وضعیت عدم تعادل است و چنین است که در چنین سیستم‌هایی شاهد آشفتگی دترمینیستی می‌شویم. وقتی سیستم به مرحله عدم تعادل ساختاری می‌رسد به مرحله زوال تاریخی خود رسیده است. در چنین شرایطی ما در برابر دوپارگی bifurcation قرار می‌گیریم و سیستم جدیدی که جایگزین سیستم قبلی می‌شود حاصل «انتخاب» یکی از این دو گزینه است (10).

بنابراین می‌توان مهم‌ترین اجزای تشکیل‌دهنده تحلیل سیستمی - جهانی - تاریخی را چنین برشمرد: اقتصاد سیاسی مارکسی، مطالعات تاریخی مکتب آنال و ساختارهای درازمدت برودلی، سازمان‌دهی اقتصادی پولانیایی، هژمونی گرامشایی، نقد علوم اجتماعی متعارف، و مطالعات ساختاری - پیچیدگی و تقابل ساختار - آشوب که از دل آن دوپارگی برمی‌خیزد که در عرصه اجتماعی دو گزینه را در برابر کنش‌گرانی قرار می‌دهد که اینک از ضرورت و دترمینیسم به آزادی و اختیار رسیده‌اند و خود آینده‌شان را رقم می‌زنند.

آینده‌ی سرمایه‌داری از نگاه امانوئل والرشتاین

والرشتاین می‌گوید (11) همه‌ی سیستم‌ها از بی‌نهایت کوچک تا بزرگترین سیستم‌هایی که می‌شناسیم (گیتی)، از جمله سیستم‌های تاریخی - اجتماعی با اندازه‌ی میانه را باید بر مبنای آمیزه‌ای از سه لحظه‌ی کیفیتاً متفاوت تحلیل کرد:

- لحظه‌ی پا به عرصه‌ی هستی نهادن؛

- دوره‌ی کارکرد در طی حیات «طبیعی» (طولانی‌ترین لحظه)؛ و

- لحظه‌ی پایان هستی (دوره‌ی بحران ساختاری).

سیستم حاکم امروز بر جهان، سرمایه‌داری است. ویژگی مسلط یا تعیین‌کننده‌ی سرمایه‌داری جست‌وجوی انباشت بی‌پایان سرمایه است: انباشت سرمایه به منظور انباشتن هر چه بیش‌تر آن. همه‌ی نهادهای متعدد سیستم مدرن جهانی برای پیشبرد انباشت بی‌پایان سرمایه عمل می‌کنند. در سازوکار طبیعی این سیستم شاهد دو دسته از چرخه‌های درازمدت اقتصادی هستیم: نخست چرخه‌های کندراتیف و دوم چرخه‌های هژمونیک.

در چرخه‌های کندراتیف شاهد روندهای 50 تا 60 ساله‌ی درازمدت از رونق به رکود در اقتصاد سرمایه‌داری می‌شویم. (مقایسه کنید با مفهوم ویرانگری خلاق در نزد شومپیتر). در تاریخ سرمایه‌داری در مقاطعی شاهد تولید محصول نوآورانه‌ای می‌شویم که برای آن انبوهی خریدار مشتاق وجود دارد یا به هر حال می‌توان محرکی برای خرید آن‌ها پدید آورد. این محصول نوآورانه ابتدا در اشکال شبه‌انحصاری تولید می‌شود و دولت در خلق و حفظ شبه‌انحصارها نقش تعیین‌کننده دارد. مثلاً به طور قانونی از طریق سیستم ثبت اختراعات یا دیگر اشکال حفاظت از به‌اصطلاح مالکیت معنوی. یا از طریق ارائه‌ی کمک مستقیم به فعالیت‌های تحقیق و توسعه، یا به عنوان خریدار عمده‌ی محصول و در نهایت به عنوان یک قدرت ژئوپلتیک که از موقعیت خود بهره می‌برد تا از آسیب‌دیدن به این وضعیت شبه‌انحصاری تولیدکنندگان مانع شود.

اما هر قدر هم پشتیبانی از این صنایع پیشرو طولانی بشود دیربازود لحظه‌ای فرامی‌رسد که در آن شبه‌انحصار به شکل معناداری دچار گسیختگی می‌شود. پایان عملیات شبه‌انحصاری منجر به کاهش قیمت‌ها می‌شود. کاهش قیمت‌ها نیز البته به زیان فروشندگان است. یعنی آنچه زمانی یک محصول پیشرو سودآور بوده به محصولی رقابتی‌تر و با سودآوری بسیار کمتر می‌شود. واکنش تولیدکنندگان به کاهش سود، کاهش هزینه‌های کار (دستمزد)، انتقال تولید به مکان‌هایی با هزینه‌ی تولید پایین‌تر (بازمکان‌یابی صنایع) و نیز انتقال سرمایه‌ها به بخش مالی (مالی‌گرایی) خواهد بود.

از سوی دیگر سرمایه‌داری به‌مثابه سیستمی فراملی یعنی سیستمی که مرزهای ملی را بر نمی‌تابد و ماهیتی جهانی دارد نیازمند هژمونی است. الگوی گسترش و انقباض سرمایه‌داری تنها بدان سبب امکان‌پذیر است که سرمایه‌داری در یک دولت - ملت واحد جای نگرفته است بلکه فضای حیات آن سیستم جهانی است که از هر دولت واحدی بزرگ‌تر است. تنها اگر سرمایه‌داران در «اقتصاد جهانی» یعنی

در اقتصادی با دولت - ملت‌های متعدد حضور داشته باشند صاحبان کسب‌وکار می‌توانند انباشت بی‌پایان سرمایه را دنبال کنند. اما تنظیم اقتصاد جهانی نیازمند نظم است که هژمون تحمیل می‌کند. بدین ترتیب، چرخه‌های کندراتیف در دل چرخه‌های طولانی‌تر هژمونیک یا اصطلاحاً چرخه‌های سیستمی انباشت و یا قرن‌های طولانی رخ می‌دهد. در تاریخ سیستم جهانی سرمایه‌داری تاکنون شاهد دست‌کم شاهد سه چرخه‌ی هژمونیک یا قرن طولانی بوده‌ایم:

- چرخه‌ی هلندی، از اواخر قرن شانزدهم تا اواخر قرن هجدهم

- چرخه‌ی بریتانیایی، از نیمه‌ی قرن هجدهم تا اوایل قرن بیستم

- چرخه‌ی امریکایی، از اواخر قرن نوزدهم تا امروز

از 1945 که امپراتوری بریتانیا بعد از یک دوره‌ی طولانی آشوب و دو جنگ جهانی افول کرد و شاهد هژمونی امریکا بر اقتصاد جهانی بودیم این هژمونی ابعاد متعدد تولیدی، تجاری، مالی / پولی، ژئوپلتیک / نظامی و فرهنگی / سبک زندگی داشته است. پس از پایان دومین جنگ جهانی نخست از سویی شاهد تضعیف شدید سایر کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری اعم از قدرت‌های محور و همپیمانان امریکا بودیم و از سوی دیگر مصالحه‌ی امریکا با اتحاد شوروی (در زبان نظریه‌پردازان روس: همزیستی مسالمت‌آمیز) این دو کشور رخ داد. در پی هژمونیک‌شدن موقعیت امریکا این کشور با استفاده از سازمان‌های بین‌المللی (صندوق بین‌المللی پول، بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه که امروز بانک جهانی نامیده می‌شود، موافقتنامه‌ی عمومی تعرفه و تجارت که اکنون سازمان تجارت جهانی نامیده می‌شود و ...) در پی تثبیت وضع موجود برآمد. اما به‌تدریج فرایندهای ذاتی موجود در سیستم سرمایه‌داری افول شبه‌انحصار ژئوپلتیک این کشور را رقم زد. از سویی رقبای قدرتمند اقتصادی ابتدا در اروپای غربی و ژاپن و سپس در شرق آسیا پیدار شدند و از سوی دیگر جنبش‌های ملی‌گرایانه در جهان سوم موقعیت ژئوپلتیک امریکا را دچار تزلزل کردند.

فروپاشی سیستم برتن وودز در اوایل دهه‌ی 1970 و ظهور قطب‌های جدید قدرت و افزایش هزینه‌های تولید (نیروی کار و نهاده‌ها و مالیات) همگی ورود به بحران ساختاری از دهه‌ی 1970 را رقم زدند. علاوه بر آن، بحران منابع و بحران‌های زیست‌محیطی نیز ابعاد تازه‌ای به این بحران ساختاری که بازتاب نزدیک شدن هزینه‌ها به خطوط مجانب بود بخشید. واکنش سرمایه‌داری جهانی در برابر این بحران، اتخاذ ایدئولوژی نولیبرالی شامل جهانی‌سازی، خصوصی‌سازی و مالی‌گرایی بود.

در طرف مقابل، جنبش‌های مخالف یا منتقد سرمایه‌داری در اشکال سنتی عبارت بودند از احزاب کمونیست و احزاب سوسیال دموکرات. ایده‌ی اصلی آن‌ها تسخیر قدرت سیاسی به منظور تغییر وضع موجود بود. اما آنچه در عمل در قرن بیستم رخ داد این بود که قدرت

سیاسی در بسیاری از موارد تسخیر شد اما تغییر وضع موجود رخ نداد؛ یا حاصل این تغییر چنان که وعده می‌کردند نبود. همین امر در کنار دلایل دیگری مانند توهم‌زدایی گسترده‌ی ناشی از کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست شوروی، لفاظی‌های صرف امریکا و شوروی در زمینه‌هایی مانند مجارستان 1956، روحیه‌ی شدید ضدامپریالیستی برخاسته از جنگ ویتنام، تلاش‌های نظری تازه‌ی چپ برای تبیین وضع موجود جهان و تأکیدش بر ضرورت تغییر راهبردها، توجه به بخش‌های حذف‌شده در جامعه (زنان و اقلیت‌ها)، همگی زمینه‌سازی برای شکل‌گیری جنبش بزرگ مه 68 بود.

پاریس، مه 68

پاریس، مه 68

به نظر والرشتاین این جنبش اگرچه به مقصودش نرسید اما نشان‌دهنده‌ی یک پیروزی بزرگ هم هست چراکه نشان داد در مطالعات اجتماعی باید به فراسوی الگوهای نظری موجود بیندیشیم و نیز باید بدیلی فراتر از سرمایه‌داری و «سوسیالیسم واقعاً موجود» بیابیم.

اما در عرصه‌ی عمل جنبش مه 68 شکست بزرگی خورد و دهه‌های بعد دهه‌های پیروزی راست جهانی بود. چنان که اتحاد شوروی و کشورهای اردوگاه شرق در پایان دهه‌ی 1980 فروپاشید. چنین بود که فوکویاما در 1991 پایان تاریخ و پیروزی سرمایه‌داری لیبرالی را مدعی شد.

اما به زعم امانوئل والرشتاین، پیروزی بزرگ راست جهانی، شکست بزرگ این جریان هم بود. اگرچه از دهه‌ی 1970 به بعد هزینه‌های تولید را به‌شدت کاهش دادند اما هیچ‌گاه نتوانستند نرخ رشدی مشابه دوره‌ی عصر طلایی سرمایه‌داری در سطح جهانی پدید آورند و این نرخ دائماً و از دهه‌های بعد کاهش یافت.

از طرف دیگر چنان‌که تحلیل‌گران سیستمی - جهانی می‌گویند خزان هژمونی بهار مالی‌گرایی است. از دهه‌ی 1970 در کنار تضعیف بخش واقعی اقتصاد شاهد رونق بخش مالی بودیم. افزایش شدید بهای نفت در دهه‌ی 1970 که متحدان امریکا در سازمان شبه‌انحصاری اوپک، یعنی عربستان سعودی و ایران آن زمان، سردمدارانش بودند سایر کشورهای جنوب و نیز کشورهای اروپای شرقی را از سوئی به سبب افزایش بهای انرژی و از سوی دیگر به سبب کساد کشورهای سرمایه‌داری دچار بحران تراز پرداخت‌ها شدند. اما بخش عمده‌ای از دلارهای نفتی انباشته‌شده در کشورهای خاورمیانه نیز از بانک‌های سرمایه‌گذاری در نیویورک سر آورد. این دلارهای نفتی نیز صرف دادن وام به کشورهای دچار بحران تراز پرداخت‌ها شد و در دهه‌ی 1980 بحران بدهی را شاهد بودیم. در حقیقت، مالی‌گرایی چند دهه‌ی گذشته نخست موجی از بدهکار سازی در کشورها را پدید آورد، سپس این شرکت‌های بزرگ بودند که دچار کمبود نقدینگی شدند و در نهایت خانوارها و افراد بودند که با هدف تحریک تقاضا توانستند به راحتی وام بگیرند و خود در دام بدهی گرفتار شدند. به

همین ترتیب، از دهه‌ی 1980 به این سو می‌توان از سلسله‌ای از بحران‌های مالی نام برد: سقوط بزرگ بازار سهام در 1987، فروپاشی صندوق‌های پس‌انداز و وام در 1989، سقوط مالی روسیه در 1996، سقوط مالی شرق آسیا در 1997، سقوط سهام فناوری‌های نو در 2001 و این اواخر سقوط بزرگ مالی 2007 و 2008.

به موازات تهاجم‌های پرهزینه‌ی نظامی امریکا به افغانستان و عراق که به زوال هژمونی امریکا شتاب بخشید شاهد تضعیف موقعیت دلار به عنوان ارز واحد جهانی، بروز نوسانات شدید در بازارهای ارزی و نیز شکل‌گیری چشم‌اندازهای گذار به نظام چن‌دارزی هستیم.

در شرایط کنونی شاهد افول هژمونی امریکا و چیرگی شرایط آشفتگی در سیستم جهانی و نوعی بازنظم‌یابی ژئوپلیتیک جهانی هستیم که دلایل و نشانه‌های آن را در عوامل زیر می‌توان مشاهده کرد:

- کسادی بازارهای اروپایی و امریکایی و کاهش رشد گروه کشورهای بریکس

- کاهش شدید توان نظامی امریکا

- چشم انداز حرکت به نظام چن‌دارزی

- ظهور قدرت‌های ژئوپلیتیک جهانی (امریکا، روسیه، فرانسه، بریتانیا، چین، برزیل،...) و بروز ائتلاف‌های شکننده میان این قدرت‌ها

حاصل این همه محدودتر شدن هرچه بیشتر امکانات انباشت بی‌پایان سرمایه است. در نظر والرشتاین، مهم‌ترین ویژگی سرمایه‌داری، انباشت بی‌پایان سرمایه است. از سوی دیگر، الزامات انباشت بی‌پایان در تحولات دایم فناورانه و گشودن دایم مرزهای جدید جغرافیایی و علمی و روان‌شناختی و موارد دیگر است. در تحلیل سیستمی - جهانی کانون هژمونیک با یاری کمربند مناطق نیمه‌پیرامونی از کار یا مواد خام پیرامون بهره‌کشی می‌کند. نظریه‌ی سیستم جهانی مبتنی بر توالی هژمون‌ها در بستر موج‌های بلند کندراتیف از گسترش و رکود نسبی در بازارهای جهانی است. اما این دنباله‌ی چرخه‌های هژمونیک - هلند، بریتانیا و ایالات متحد - منطقاً وقتی پیرامون به پایان می‌رسد و همه‌ی منطقه‌های جهان کاملاً به بازار سرمایه‌داری وارد می‌شوند پایان می‌یابد. در چنین شرایطی، دیگر سوپاپ اطمینانی وجود ندارد، دیگر مناطق بیش‌تری برای بهره‌کشی نیست.

در عملکرد سیستم جهانی، با هر چرخه‌ی جدید، فرصت‌های جدیدی برای گسترش و سود تحت یک هژمون جدید پدیدار می‌شود. اما شرط مهم در این زمینه آن است که باید یک ناحیه‌ی بیرونی، خارج از سیستم جهانی وجود داشته باشد که بتوان آن را وارد سیستم و به پیرامون سیستم تبدیل کرد. بنابراین یک نقطه‌ی پایان فرجامین بر سیستم جهانی وجود دارد: وقتی در همه‌ی نواحی بیرونی رخنه شده باشد. در این نقطه مبارزه بر سر سود در کانون و شبه‌پیرامون را نمی‌توان با فتح نواحی جدید پیرامونی حل کرد. در چنین حالتی، سیستم جهانی درگیر دگرگونی فرجامین است.

وضعیت حاصل از چنین شرایطی آمیزه‌ای از ریاضت، سرکوبگری و مداخله‌گری در اقتصادها بوده است.

پی‌آمد سیاسی آن نیز آمیزه‌ای از سردرگمی، خشم و هراس در سطح جهانی است. یک سو جنبش محافظه‌کارانه‌ی تی‌پارتی و سوی دیگر جنبش ترقی‌خواهانه‌ی تسخیر وال‌استریت. یک سو ارتجاع سلفی‌گری سوی دیگر ترقی‌خواهی نهفته در جنبش بهار عربی. یک سو حرکت‌های پوپولیستی و سوی دیگر جنبش‌های افقی شهری برای تسخیر میدان‌ها و خیابان‌ها.

اما در بحران فرجامین، آزادی بر ضرورت غلبه می‌یابد، اختیار بر جبر. در چنین مقطعی، دیالکتیک آن‌چه در میان نخبگان حاکم رخ می‌دهد (شکاف نخبگان و خلاء قدرت) و آن‌چه در پایین رخ می‌دهد (جنبش‌های اجتماعی) زمینه‌ساز بروز رخدادهایی مانند انقلاب اجتماعی هستند.

نکته‌ی مهم آن است که در چنین شرایطی و در وضعیتی که در بحران ساختاری و نوسانات پایا و دایمی در سیستم هستیم، همواره در حال دورشدن از تعادل است. از این رو در دوران بحران ساختاری میزان تأثیرگذاری جنبش‌های کوچک اجتماعی می‌تواند خیلی گسترده باشد (اثر پروانه‌ای).

در شرایط آشفتگی سیستم موجود، مبارزه بر سر سیستم بدیل نیز پرآشوب است. در میان طرفداران نظم موجود به نظر والرشتاین که آنان را طرفداران روحیه‌ی داوس (محل برگزاری اجلاس مجمع اقتصاد جهانی) می‌خواند دو گروه اصلی قرار دارند. نخست آنان که طرفدار سرکوب‌خشن مبارزات ضدسیستمی اند و دوم آنان که می‌خواهند «همه چیز را چنان تغییر دهند که هیچ چیز تغییر نکند». بر همین اساس، در به اصطلاح طرفداران روحیه‌ی پورتو آلگره (محل برگزاری مجمع اجتماعی جهانی) مخالفان سیستم موجود دو گرایش اصلی هست نخست آنان که طرفدار ارتباط افقی، مخالف هرگونه هژمونی و تمرکز هستند و با نگرشی مبتنی بر موازنه‌ی عقلانی هدف‌های اجتماعی بر بروز بحران تمدنی تأکید دارند. در مقابل گرایشی هم وجود دارد که نوعی سازمان‌دهی عمودی را برای پیشبرد مبارزات ضدسیستمی ضروری می‌داند ضمن آن‌که برای نواحی رشد نیافته‌ی جهان کماکان رشد اقتصادی را لازم می‌دانند.

به نظر والرشتاین رخداد بزرگی در افق پدیدار می‌شود: بحرانی ساختاری بسیار بزرگتر از رکود بزرگ اخیر که تنها پیش‌درآمد دوره‌ای از دشواری‌ها و تحولات عمیق‌تر است. امانوئل والرشتاین می‌گوید طی سه یا چهار دهه‌ی آینده سرمایه‌داران جهانی با ازدحام بیش از حد بازارهای جهانی مواجهند و تحت فشار سنگین همه‌ی جنبه‌های هزینه‌های اجتماعی و بوم‌شناختی انجام فعالیت اقتصادی، ممکن است به سادگی دریابند که تصمیم‌گیری‌های متعارف سرمایه‌گذاری‌شان امکان‌ناپذیر است.

occupy_wall_street

الرشتاین تأکید می‌کند دو بدیل پیش رو داریم: نخست بدیلی نسبتاً دموکراتیک‌تر و نسبتاً عادلانه‌تر از وضع موجود و دوم بدیلی غیردموکراتیک و غیرعادلانه‌تر از سرمایه‌داری (مقایسه کنید با سوسیالیسم یا بربریت در نزد رزا لوکزامبورگ). این که در نهایت کدام بدیل بر دیگری چیره می‌شود نمی‌توان پیشاپیش تعیین کرد اما خوش‌بینی، شرط ضروری تاریخی برای بسیج انرژی‌های پرشور در جهانی است که با فرصت‌های به لحاظ ساختاری و اگر مواجه می‌شود. آنچه برای والرشتاین مشخص است پایان تاریخی سرمایه داری و نقشی است که در دوران بحران ساختاری کنشگران اجتماعی می‌توانند ایفا کنند. تحول در جهت بدیلی دموکراتیک و عادلانه زمانی شدنی است که پشتیبانی کافی و توجه عموم به سمت اندیشیدن و استدلال برای طرح‌های بدیل گسیل شود.

سرانجام آن که به نظر والرشتاین یک سیستم تاریخی هر قدر هم پویا باشد مانند همه‌ی سیستم‌ها در نهایت به مرزهای زوال خواهد رسید. در این نظریه، در فضای نومیدانه‌ای که سرمایه‌داران خود را در آن می‌یابند سرمایه‌داری به پایان می‌رسد.

پی‌نویس‌ها

(1) Immanuel Wallerstein (2006), *World System Analysis: An Introduction*, Duke University Press. PP (1-22)

(2) والرشتاین در اثر زیر دیدگاه انتقادآمیز خود نسبت به پارادایم علوم اجتماعی تشریح می‌کند:

Immanuel Wallerstein (2006), *Unthinking Social Science: The Limits of Nineteenth Century Paradigms*, Polity Press (1991)

(3) کارل مارکس (1386)، سرمایه (جلدیکم)، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، نشر آگه

(4) همان، ص. 42

(5) به نقل از:

لئو پانیچ و کالین لیز (1380)، مانیفست پس از 150 سال، نشر آگه (ص.ص. 280-281)

(6) آندره گوندر فرانک (1359)، توسعه توسعه‌نیافتگی، ترجمه‌ی سهراب بهداد، انتشارات دانشگاه صنعتی شریف.

(7) موریس داب (1379)، مطالعاتی در زاد و رشد سرمایه‌داری، ترجمه‌ی حبیب‌الله تیموری (نشر نی).

(8) Hilton, Rodney (ed.) (1978). *The Transition from Feudalism to Capitalism*. London: Verso.

(9) کارل پولانی (1391) دگرگونی بزرگ: خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی روزگار ما، ترجمه‌ی محمد مالجو (نشر پردیس دانش)

(10) Immanuel Wallerstein, *The Itinerary of World-Systems Analysis; or, How to Resist Becoming a Theory*, in J. Berger & M. Zedlitch, Jr., (eds), *New Directions in Contemporary Sociological Theory*, Lanham, MD: Rowman & Littlefield, 2002 (pp. 358-374)

(11) این قسمت بر مبنای نوشته‌های زیر تهیه شده است:

Immanuel Wallerstein et al. (2013) *Does Capitalism Have a Future?* (Oxford University Press)

(این کتاب به دست نویسنده‌ی مقاله‌ی حاضر ترجمه شده و به‌زودی منتشر می‌شود).

امانوئل والرشتاین، مقاله‌های نگاه بلندمدت به رکود در اقتصاد جهانی»، «ما کجا ایستاده‌ایم؟»، «بحران ساختاری در اقتصاد جهانی: به کجا می‌رویم؟» و «جنگ ارزی؟ آری» در کتاب از سقوط مالی تا رکود اقتصادی، ترجمه‌ی پرویز صداقت (انتشارات پژواک، چاپ دوم 1392)

مجمع اجتماعی جهانی: امید در برابر هراس

سرمایه‌داری در آخر خط

شورش در همه جا

پی‌آمدهای افول امریکا